

بِسْمِ اللَّهِ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ

الميزان خوانی جلسه پنجاه- سوره مبارکه زخرف- ۱۴۰۰/۸/۲۵

- ادامه سیاق آیات ۱۵ الی ۲۵ تا ابتدای سیاق بعدی

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ"

دیروز بیست و چهارم آبان چهلمین سالگرد رحلت علامه بزرگوار علامه طباطبایی بود. ثواب این جلسه و همه ی جلساتمون را تا عمر باقی هست و تا این جلسات برقرار هست، تقدیم روح بلند و متعالی ایشان می کنیم . ان شاء الله که شفاعتمون بکنند به همین کار قلیل . امروز هم تسلیت میگم رحلت و به روایتی شهادت حضرت معصومه سلام الله علیها را، ان شاء الله که این بانوی بزرگوار و برادر امامشون دستمونو بگیرند. ولی نعمتمون باشند و برکت را بر خودمون و کشور صاحب الزمان جاری بکنند.

### ادامه سیاق آیات ۱۵ الی ۲۵ تا ابتدای سیاق بعدی سوره زخرف

ما توی بحث آیه ۱۷ "وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ" (۱۷) " را بودیم، من چند تا مطلب دیگه هم اضافه بر تفسیر گفتم، همچنین آیه ۱۸ "أَوَمَنْ يُنَشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ" (۱۸) " هم گفتم و اما جمله بعد و اعتقاد بعدی مشرکین را می خواهیم بیشتر بهش پردازیم، ممکنه یک اشاره کوتاه کرده باشیم. "وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيَسْأَلُونَ" (۱۹) " خب، آنجا که گفتند ملائکه دختران خدا هستند، البته همه مشرکان این اعتقاد را نداشتند، فقط یک گروهی، یک فرقه ای از مشرکان وثنی یک فرقه ای از این مشرکان هستند، که این اعتقاد را داشتند و جنسیت برای ملائکه قائل بودند و آنها را مؤنث می دانستند. همشون این اعتقاد را نداشتند، کما اینکه همشون دختران را زنده به گور نکردند. این رو تو ذهنتون داشته باشید، یکی از قبایل بنی تمیم که چند تا مورد اینجوری شد که دختران را زنده به گور کردند که اینقدر این کار شنیع بود و از لحاظ زشتی عظمت داشت که آیه قرآن همه را متهم به این قضیه میکند، چون اینها راضی بودند یا حداقل به این قضیه بقیه قبایل اعتراضی نداشتند. پس همه قبایل دختران را زنده به گور نکردند و حتی توی اون یک قبیله هم که یکی از قبایل بنی تمیم بود، همه این کار را نکردند. شاید چند مورد بوده. منتها اینقدر این کار زشت و شنیع بود، این " کبر مقتا " قرآن انگار روی این قضیه هست، که قرآن نیامده جزء جزء اشاره کنه و بگه یک گروه بودند که اینجوری کردند، به همشون نسبت داده چون همشون راضی به این کار بودند یا اینکه اصلا اعتراضی به این کار نداشتند، هر کس به زندگی خودش می پرداخت. همچنین همه فرق مشرکین اعتقاد به مؤنث بودن ملائکه را نداشتند که توضیحش را دادیم. خدمتتون عرض کنم که ملائکه را با جمله "الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ" توصیف کرده، برای این بوده که عقیده ی آنها را رد بکنه، کلمه "عباد" برای وصف نر هست و ماده را هیچ وقت عباد نمی گویند، یعنی ظاهر کلمه مذکر هست. فقط این را اینجا مذکر عمدا آورده تا مونث بودن ملائکه را رد بکند. حالا سوال پیش میاد: حالا که شما رد کردید که ملائکه مؤنث نیست، پس مذکر هست؟ جواب: خیر، قطعاً مذکر هم نیست. چون اصلاً ملائکه جنسیت نر و ماده ندارند. لازمه عباد بودن و بنده بودن ملائکه، لازمه مذکر بودن آنها نیست و اگر ظاهر کلمه از لحاظ صرفی مذکره، به خاطر قاعده تغلیبه، یعنی بیشتر ضمائر اگر قرار باشه خطاب به یک جمع باشه و حالت گروهی باشه از ضمیر مذکر استفاده میشه، همین طور که ما برای خدا از ضمیر مذکر استفاده میکنیم. پس لزوماً ضمیر مذکر و مؤنث دلیل بر جنسیت نیست، (قاعده تغلیبه).

ملائکه از مادیت، چون ماده نیستند و مجردند، نر و ماده بودن خصوصیت ماده است، مونث و مذکر بودن یکی از ویژگیهای ماده است، در حالی که ملائکه خلقتشون مجردیه، یعنی از ماده جدا و مجردند، تجرید دارند، تناسل هم ندارند، یعنی اینها ازدواج نمی‌کنند، تولید نسل ندارند پس اصلاً یک مخلوقاتی هستند که با ویژگی های ذهنی ما جور در نییاد. از عالم غیبند، پس ملائکه دیده نمی‌شوند، این جمله را مقدمه برای جمله بعد داشته باشید. ملائکه دیده نمی‌شوند، از حس ما به دورند مگر برای معصومین و تعداد بسیار بسیار اندکی از اولیای خدا، یعنی همه چشم حقیقت بین شون فعال نیست. چند نفر انگشت شمار از اولیای خدا داریم که شاید یک یا دو بار حس ظاهریشون، نه، ولی حواس باطنیشون، ملائکه را دریافت کرده مثلاً یک یا دو ملک، اما معصومین قضیه شون کاملاً متفاوته. انبیا که باید به خاطر وحی با ملائکه در ارتباط باشند، ائمه علیهم السلام هم همچنین برای بعضی موارد این بزرگواران هم با ملائکه در ارتباط بودند.

جمله بعدی رو که میگه "أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ" حرف "أ" استفهام هست، آیا موقع خلقتشون آنها اونجا بودند یعنی مشرکینی که، این گروهی که ادعا میکنند ملائکه اناثند و مونثند مگه موقع خلقت اونجا بودند، چون نر و ماده بودن کاملاً محسوسه ما متوجه میشیم "سَتَكْتَبُ شَهَادَتَهُمْ" این تهدید هست به زودی شهادتشان، این حرفشون، این اعتقادشون براشون ثبت میشه، نوشته میشه و علیه‌شون استفاده میشه و "یسئلون" و سوال میشوند مواخذه میشوند. جمله بعدی از مشرکینه. ببینید دونه دونه اعتقاد مشرکین را نقل می‌کنه و سپس رد می‌کنه.

آیه "وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ" دو تا سوره هست در کل قرآن که بیشتر به جای رب و الله از واژه و صفت الرحمن استفاده میکنه، یکیش همین سوره زخرف هست و سوره مریم. در سوره مریم خیلی از این واژه استفاده شده، به خاطر پرداختن به ماجرای حضرت مریم و عیسی که رحمت عامه خداوند را میخواد برسونه. این سوره هم توی بحث مؤنث، الرحمن را آورده یعنی رحمت واسعه ای را داره به نمایش می‌گذاره، سوره زخرف موقعی که از ملائکه و مونث و دختران صحبت می‌کنه، از واژه الرحمن استفاده می‌کنه، خوب این هم یک کد. آنها گفتند که اگر خدای رحمان میخواست، یعنی مشیت، شاء یعنی مشیت، اگر مشیت خدای رحمان بر این تعلق میگرفت، "مَا عَبَدْنَاَهُمْ" ظاهر جمله شون یک برهان عقلیه، یعنی تعقلی. از اونها داره حکایت می‌کنه که اگر ما دقیق بشیم روی این برهان عقلی، می‌فهمیم کاملاً باطله این برهان، از اصل هم باطله. این برهان را در این آیه "وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ" ما لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۲۰۶)" ما، ما، نافییه است. اینجا "ما" چه نقشی داره؟ "مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ" نیست برای آنها راجع به این برهانشان هیچ علمی، از روی جهلشون دارند این حرف را میزنند "إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ" ان و الا، ترکیب حصره، اینها جز دروغ و پردازش دروغ چیز دیگری ندارند و "یخرصون" از ریشه خرص به معنی دروغ پردازی.

بریم برهان را بیشتر بهش پردازیم. این جمله شون "لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ" دو جور میتونیم معنی کنیم و این برهان به ظاهر عقلیشون را دو جور بیان کنیم.

وجه اول اینه: بیایم از این نظر نگاه کنیم که اگر خدا میخواست، می‌خواست یعنی مشیت، ما بت نپرستیم، خب نمی‌پرستیدیم، یعنی حالتی از جبر پشت این عقیده شون هست. یعنی چون ما داریم می‌پرستیم یعنی خدا میخواست. اگر نمی‌خواست، ما نمی‌پرستیدیم. برای اینکه مشیت خداوند، در واقع تخلف مشیت خداوند از مراد خودش محاله.

یعنی خدا اگر چیزی را اراده کند، تخلف از او محاله، چون یکی از صفات خداوند، مرید هو از صفات ذات هم هست. "مرید" کاره "مرید" صفت ذاته. اگر خداوند اراده اش بر ایجاد یک چیزی به شکل تکوینی تعلق بگیرد، محاله که اون چیز ایجاد نشه، اصطلاحاً توی علم اصول بهش میگیم چی؟ "تخلف اراده از مراد محال است." مراد از لحاظ صرفی چیه؟ اسم مفعوله، باب افعال، اسم فاعلش همیشه مرید، اسم مفعولش همیشه مراد. پس میگیم: تخلف اراده مرید از مراد محاله. خب، اینو میدونند و میان اینجوری بررسی میکنند: حالا که خداوند مریده، هیچ وقت از اراده اش تخلف نمیکند. اگر میخواست ما بت نمی پرستیدیم و چون ما داریم این کار را انجام میدیم، خدا اراده اش اینجوری تعلق گرفته، خدا نخواسته که ما بت نپرستیم، خودش یک نوع اذن و اجازه است، پس هیچ منعی از جانب خداوند در پرستش شرکا، حالا چه بت باشه، چه ملائکه باشه، برایشون وجود ندارد. در سوره انعام آیه ۱۴۸ همین مفهوم را به ذهن ما نزدیک می کنه " سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ (۱۴۸) " اگر خدا می خواست، ما شرک نمی ورزیدیم و نه خودمون نه پدرانمان و هیچ چیزی را هم تحریم نمی کردیم.

حالا وجه دوم این جمله شون، چطور دیگه میتونیم معنی کنیم. خب در همون آیه ۱۴۸ انعام که الان براتون خوندم، "وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ" هست. یعنی بحث حلال و حرام. میفرماید که اگر از بحث حلال و حرام وارد موضوع بشیم، بگیم که فلان عمل و فلان عمل بر ما واجب، حالا یک سری اعمال بر ما و بر شما حرامه. از همین بحث حلال و حرام وارد بشیم که بفهمیم. مشرکین میگن: اگر خدا میخواست که ما شرکا را نپرستیم و چیزی را حلال و حرام نکنیم، چون از جانب خودشون خیلی از احکام خدا را جابجا می کردند، البته که این کار را نمی کردیم. نه شرکایی می پرستیدیم و نه از قبل خودمون حکمی را جعل می کردیم. چون باز همون، قاعده خودشون، تخلف اراده مرید از مراد محاله، و چون ما یک شریکانی را می پرستیم و چون چیزهایی را حلال و چیزهایی را حرام می کنیم، پس خدا در این باب از ما چیزی نخواسته. انگار که شبیه آیه ۳۵ سوره نحل هست " وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ ... (۳۵) "

باز اینجا هم همون جمله رو آورده، پس نگاه کنید: یک بار به مشیت نگاه می کنه توی توضیح این جمله، یک بار به حلال و حرام. خوب حالا می خواهیم توضیح بیشتر بدیم، " مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ " آنها هیچ علمی ندارند، کاملاً جهل دارند. جهل به چی دارند؟ به اینکه اصلاً نمی دونند اراده تشریحی چیه؟ اراده تکوینی چیه؟ اراده تکوینی یعنی در بحث ایجاد یک موجود، گفتیم تخلف اراده مرید از مراد محاله، این جمله کاملاً تکوینیه، گفتیم هر موقع اراده خداوند بر ایجاد چیزی تعلق بگیرد، حتماً و حتماً آن، موجود میشه. آیه ش چیه؟ سوره یس " إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) " خب، پس این اراده تکوینیه، اینها آمدند دو تا اراده را با هم قاطی کردند. خلط مبحث کردند، جهلشون اینجاست. یک اراده تکوینی داریم، یک اراده تشریحی داریم. تشریحی یعنی اعتباری، یعنی قراردادی، یعنی خدا قانون میگذاره و ما باید آن قوانین را اجرا بکنیم، اگر اجرا نکردیم، مواخذه میشیم. اراده تکوینی، قوانینی نیست. کاملاً در ذات و خلقته یعنی توی خلقت این اتفاق میفته، اعتباری نیست. پس اراده تکوینی میشه حقیقی، اراده تشریحی میشه اعتباری. یعنی از اینجا به بعد این قانون اعتبار داره، همون طور که ما تو شریعت های انبیای مختلف میبینیم که اراده تشریحی خداوند با هم دیگه فرق می کنه توی این شریعت ها، یک چیزی برای یهود حرامه و برای مسیحیت حلاله و برعکس. یه چیزایی برای اونها حرامه و برای مسلمان حلاله و برعکس، اینها میشه تشریحی، اینها میشه قانون گذاری. خب، پس اینها آمدند دو تا اراده را با هم خلط کردند، آمدند اولی را، یعنی اراده تکوینی

را، اون قاعده حصولی را روی اراده تشریحی به کار بردند. خب، یعنی چی؟ یعنی اینکه اراده تکوینی خدا، از دید آنها متعلق به ملائکه نپرستیدن آنها نشده، یعنی خدا نخواسته که اینها نپرستند و تعلق نگرفتن چنین اراده به نپرستیدن آنها مستلزم آن نیست که اراده تشریحی خدا هم به آن تعلق نگرفته باشد. پس من از روی متن المیزان براتون میخونم. آنجایی که خدای سبحان به اراده تکوینیش نخواسته که مشرکین بت نپرستند یعنی خواسته که بت بپرستند یعنی اجازه داده دیگه، اذنی استفاده میشه و ملائکه را عبادت نکنند، خود اعتراف به این است که در این کار اجباری ندارند. پس اجبار نیست، کاملاً اختیاره. علامه میگویند: همین کافیه که در فعل و ترک شرک مختار باشند. اصلاً همین اعتقاد خودشون داره علیه خودشون استفاده میشه. میگه وقتی خدا نخواسته که نپرستیم یعنی ما را آزاد گذاشته، یعنی ما اختیار داریم، یعنی اذن داریم که آیا بپرستیم یا نپرستیم. با اختیار خودمون باید برای خداوند شریک نگیریم چون کاملاً یک مسأله اعتقادیه. همون جمله را که ما برای اراده تکوینی به کار می‌بردیم، گفتیم تخلف اراده مرید از مراد محال است، اونو نمیتونیم برای اراده تشریحی به کار ببریم، چون تخلف اراده مرید از مراد محال نیست تو قضیه تشریح. چون ممکنه که خداوند برای یک شریعتی یک قانونی را بگذاره، برای شریعت بعد از آن اراده قبلیش توی تشریح، تخلف بکنه، یعنی نخواه. حکمتش ایجاب نکنه که اراده قبلی را به کار بیره، در قانون گذاری. همون که مثلاً توی خوراکی های حرام ما به کار می‌بریم. یعنی ما برای یهود در احکام و شریعت حضرت موسی و انبیای بعد از حضرت موسی، خوندیم ماجراشون را، خیلی زیاد خوراکی های حرام داریم براشون. چیزهایی که ما به راحتی می‌خوریم، گوشت حیوانات استفاده می‌کنیم، برای آنها کاملاً ممنوعه. برای شریعت حضرت موسی، سوره انعام هم هست، خیلی از خوراکی ها حرامند که حضرت عیسی میان که آنها را از این حرامها نجات بدهند که اینها قبول نمی‌کنند. " وَ لَاحِلٌ لَّكُمْ بَعْضُ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ " پس تخلف اراده مرید از مراد در بحث تشریح محال نیست. متوجه شدید تفاوتش را؟

حالا دو تا نظر تفسیری اشتباه از دید علامه را اینجا بررسی میکنه: میگه از آنچه که گذشت، فساد این گفتار روشن شد. کدام گفتار؟ این که می‌گویند استدلال مشرکین مشتمل بر دو مقدمه است: اول این که پرستیدن ملائکه به مشیت خدای تعالی است. دوم اینکه همین مشیت مستلزم آن است که ملائکه پرستی مرضی خدای تعالی باشد. یعنی آنها آمدند یک قدم دیگه فراتر رفتند، گفتند اولاً مشیته دوما رضایت هم توش هست. خب می‌تونه مشیت باشه اما توی دومی، بحث رضایت کاملاً به خطا رفتند، چون اصلاً متوجه نشدند که مشیت برای خداوند عبارت است از ترجیح بعضی از ممکنات بر برخی دیگر. یعنی وقتی می‌گوییم انشاء یا یشاء، بحث یشاء و یشاء برای خداوند به کار می‌بریم یعنی ترجیح هم توش هست. خدا با حکمتش این را ترجیح داده بر یک موجود دیگه، بر یک شیء دیگه. این ترجیح مگه همون رضایت نیست. پس در همان مشیت، رضایت هم هست. شما باز دو تا مطلب را با هم خلط کردید. اینجا مفسر به اشتباه رفته، میگه مضمون این حرف اینه که مشیت خدا بر ترک عبادت ملائکه تعلق نگرفته. تعلق نگرفتن مشیت به ترک، مستلزم آن نیست که تعلق به فعل. میگه وقتی ما می‌گیم که خدا نخواسته، برعکسش را شما نیاید استفاده کنید. بگید پس وقتی خدا نخواسته که نپرستیم، پس خواسته که بپرستیم. شما نمیتوانید اینو دو طرفه اش کنید. آن قسمت دوم از این قسمت اول، نتیجه نمیشه، اشتباه برداشت نکنید. فقط میتونید بگید ترکش، راجع به فعلش شما حرفی نمی‌تونید بزنید. همچین چیزی استفاده نمیشه. بعد علامه میگه که این مفسری که این حرف را زده، انگار که فقط اراده خدا را اراده تکوینی به کار گرفته و نه اراده تشریحی.

توضیح نظر حضار: بله در مورد انسان ممکنه که ترجیح و رضایت یکی نباشد ولی در مورد خداوند اینجوری نیست . خداوند احساساتی مثل ما نداره که بگیم مثلاً چیزی را برداشته، انتخاب کرده، حالا دوست نداشته، کراهت داشته . کسی مجبورش نکرده این کار را انجام بده .

خدمتتون عرض کنم که یک نظر تفسیری دیگر هم اینجا علامه نقل میکنه .میگه مراد مشرکین به این که گفتند " لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاَهُمْ " عذرخواهی از ملائکه پرستیه، میدونند کار غلطیه ولی انجامش میدهند .میدونیم کار زشتیه چون خدا خواسته، ولی ما مجبوریم، چه کار کنیم .نگاه جبری دارند .این هم یک نظر غلط تفسیری هست . میگه وجه فسادش اینه که خود مشرکین هرگز قبول ندارند این کارشون زشته تا بیایند عذرخواهی کنند .همچین اعترافی ما ندیدیم در دنیا و اتفاقاً توی آیه های بعد داره حکایت می کنه از آنها که "إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ " أمه یعنی دین، ما خودمون که قبول داریم این کار درسته، پدرانمون هم بر این کار بودند، ما هم بر روش و سیره آباء و اجدادمون هستیم .

و اما جمله آخر "إِنَّهُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ " خَرَصَ به معنای سخنیه که از روی پندار و تخمین زده بشه. به دروغ هم این کلمه اطلاق شده، به دروغ پردازی هم اطلاق شده .ببینید ما راجع به دروغ در قرآن چندتا واژه داریم؟ که ما ناچاراً در ترجمه‌ی فارسی واژه دروغ را به کار می‌بریم .اما اینها با هم فرق دارند .إفک، کذب، افترا و خرص، تخریص. در واقع خَرَصُ مصدرش میشه، باب تفعیلش هم میشه تخریص .همه اینها ببینید انگار که من به شکل تابع ریاضی هم بخوام توضیح بدم :ما یک ماشین تابع داریم، یک ورودی داریم، ممکنه ورودی ما حتی درست باشه، حتی مؤلفه ما، مؤلفه ی حقی باشه، یعنی این که راست باشه . مؤلفه ما فعلاً توی مرحله ورود به ماشین تابع، هیچ نشانی از فساد و دروغ درش نباشه، بعد داخل ماشین، داخل این ماشین تابع یک سری اتفاقات و پردازش هایی اتفاق میفته براش، که خروجی‌های ما به فارسی میشه دروغ .اما ما به عربی یک خروجی کذب داریم، یک خروجی افترا داریم، یک خروجی تخریص داریم، یک خروجی إفک داریم .پس ببینید ممکنه مؤلفه ورودی و داده ی ما، یک مؤلفه حق و حقیقتی باشه اما وقتی داخل این ماشین قرار میگیره، با باطل و با جهل آمیخته میشه و متأسفانه مؤلفه های خروجی مون چند نوع دروغ میشه که یکیش کذبه، یکیش افتراست، یکیش تخریصه .مثلاً افترا از ریشه فَرَى، یعنی پردازش، یعنی شما یک چیزهایی اضافه میکنید، یک چیزهایی کم می‌کنید، چیزی را تزیین میدید و پوشش‌هایی را ازش استفاده می‌کنید، یک خروجی داره به نام افترا .خب زیر مجموعه ی افترا، تهمت هم میشه .این که کلمه یخرصون را در قرآن برایش به کار برده برای مشرکین، خَرَصَ گفتیم یک پندار. اینها اول یک گمان داشتند یعنی اعتقادی ضعیف بود اما آنقدر این را پردازش داشتند و به آن پرداختند که خروجی بدی برایشان داشت.

ذنب میره در خانواده گناه، ذنب دنباله گناه ماست، دم گناه ما را ذنب می‌گویند. به دم روباه هم ذَنَب می‌گویند.

جمله بعدی باز همان سؤال را ادامه می‌دهد.آیه ۲۱

**سؤال :** کَذَّب یعنی چه؟ پاسخ : بعضی واژه ها را باید با متضادشان معنا کرد. حتماً باید کذب را با صدق معنی بکنیم. صدق یعنی کسی که گفتار و رفتارش عین هم باشد و هم مطابق حقیقت و واقعیت باشند و مخالفش می‌شود کذب. یعنی شما هرچه می‌دانید راجع به صدق برعکسش کنید می‌شود کذب .

کذب به خودی خود معنی نمی شود مگر این که صدق را معنی کنید. باطل به خودی خود معنی نمی شود مگر این که حق را معنی کنید.

سؤال بعدی شان هم این است أم استفهامیه . "أم أتیناهم کتاباً" خداوند متعال می فرمایند ما به آنان کتاب دادیم؟ ما اینها را در این اعتقاد اشتباهشان تائید کردیم؟

"من قبله" قبل از این قرآن، ضمیرش به قرآن برمی گردد یعنی قبل از این قرآن ما تایید کردیم؟ که راجع به این اعتقادشان صحبت بکنند؟ که بگویند خدا نخواست است؟ آیا ما چنین چیزی فرستادیم؟ فهم به مستمسکون؟ که به آن کتاب تمسک دارند؟

آیه ۲۲ : "بل" اینجا حرف اعراض است یعنی از مطلب قبل برمی گردیم (نه اینطور نیست). "بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ ... اینها چی گفتند؟ گفتند که ما پدرانمان را بر این دین و آئین و روش یافتیم.

"أُمَّةٌ" از ریشه "أَم - يَأْمُ" است یعنی طریقه ای که مقصود آدمی باشد. "أُمَّةٌ" به معنای قصد است، ولی بعدا در مورد دین و آئین و روش و سیره و سیره مستمر و مرام حتی به کار رفته است.

خب ما دیدیم که پدرانمان اینجوری بودند و ملائکه را می پرستیدند و بت را می پرستیدند خب ما هم مرضی هستیم برای این کار، ما هم رضایت داریم برای این کار و رضایت داریم بر این پرستش.

می بینیم که آیه قبلی که بحث استدلال عقلی به ظاهر بود، که خدا در قرآن جواب داد یعنی هم لحاظ عقلی و همین جا که بحث کتاب است. خداوند می فرماید آیا من کتاب فرستادم؟ چطور من خودم خبر ندارم.

نقل هم همینطور. هم از لحاظ عقلی و هم از لحاظ نقلی این اعتقاد مشرکین، کاملا باطل است.

"وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ" اثر یعنی رد پا. ما دنباله رو آنها هستیم و هدایت پیدا می کنیم با پیروی از آنها. پس منظور تقلید کاملا کورکورانه است.

آیه ۲۳ : "وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ" پیغمبر قبل از تو هم فرستاده ایم نذیرهای مختلف و پیامبرانی که صرفا نذیر بودند چون وقتی حرف از تکذیب یک امت به میان می آید شخصیت بروزی یک نبی می شود نذیر. (دقت کنید) وقتی پای تکذیب و مخالفت و اذیت و آزار قوم وسط می آید، شخصیت بروز شده و ظاهر شده یک نبی، نذیر است و برعکس. آن، وقتی یک قومی پذیرش دارند حتی بخشی از آن قوم پذیرش دارند و وقتی قومی قبول می کنند و همراهی می کنند و ایمان می آورند، شخصیت نبی می شود؟ بشیر. پس هر جا حرف از عذاب و تکذیب است می شود نذیر.

هر جا "ما" آمد یعنی سیستم تشریح ما. هر جا خداوند متعال بفرماید ما، یعنی ملائکه و انبیا، ما می شویم. سیستم تشریح خداوند متعال کلمه "نا" می آورد و در سیستم تکوین کلمه "أنا" یعنی من را می آورد.

آیه ۲۳ : "وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا" البته حرف "إلا" نافی است و با حرف "إلا" باید معنا می شود چون اینجا حصر داریم. کلمه "ما" را با "إلا" می آوریم. إلا از ادات حصر است. یعنی ما همینطور

فرستادیم... ای پیامبر در هیچ قریه ای قبل از تو نذیری را نفرستادیم مگر این که " مترفون " یعنی رفاه زده ها. " تَرْفَ " یعنی رفاه زده. توجه کنید ریشه اش " تَرْفَ " است ولی با " رَفَهَ " رفاه یک معنی دارند و اینها اشتقاق معنایی دارند. یعنی آدمهای مرفه آن جامعه. " مُتْرَفُوها " در اصل " مترفون " بود که نون آخر مترفون به خاطر مضاف شدن حذف شده است. شده " مترفو " و ضمیر "ها" اضافه شده است و این ضمیر به کلمه " قَرْيَةُ " برمی گردد. پس مترفون به علاوه ضمیر "ها" بوده است که نون در اثر اضافه شدن حذف شده است.

پس مترفون آنها گفتند که " **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ** " همان حرف قبلی را گفتند. پیغمبر اینها این حرف می زنند و قبلی ها هم این حرف زیاد می زدند، پس این جمله و بهانه برای خداوند تکراری است. که ما پدرانمان را بر این سیره و رویه و دین و آیین یافتیم.

" **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ** " اقتدا هم می کنیم و با آن روش هیچ مخالفتی نمی کنیم و دست بر نمی داریم، باز هم تقلید.

یعنی ای پیامبر فکر نکن فقط مشرکین این حرف را به تو می زنند که ما به دین و روش آباء مون هستیم، بلکه پیش از این ها امتهایی آمدند و رفتند و این جمله را گفته اند. انگار تکذیب یک فرمول مشترک دارد بین همه امتهایی که نبی و نذیرشان را رد کرده اند و مخالفت کردند، یعنی یک واکنش مشترک است بین همه آنهايي که بخواهند نبی را قبول نکنند.

همچنین می گوید اگر این کلام را تنها از توانگرهای متنعم یعنی مترفون نقل کرده است برای این است که طبع تنعم و نازپروردگی همین است. یعنی کسی که نازپرورده و رفاه زده است، این واکنش را دارد و این رفاه زدگی آدم را وادار می کند که دنبال تحقیق و حقیقت نرود و دنبال تقلید باشد.

این تقلید خیلی در جامعه ما اتفاق می افتد و شخص می داند که کار اشتباهی می کند و یقین دارد به اشتباه بودن کارش، اما می گوید خب بقیه هم انجام می دهند یا می گوید در فامیل ما اینجوری رسم هست و توجه نمی کنند که ممکن است رسم غلطی باشد. شما اشتباه می کنید.

برای رسم و آیین غلط ما از فامیل و رسومات آبا و اجدادی و قوم و قبیله و شهرستان و دهات و غیره مایه می گذاریم. این جمله درباره ما نیز صدق می کند. ما قبلا دیدیم پدرانمان این کار میکردند پس ما هم همین کار می کنیم. وقتی یک سیره و روشی غلط است شما هم قطعاً اشتباه می کنید. هرکسی یک رسم و رسوم غلط را ادامه می دهد و به آن رسم بها می دهد، قطعاً کارش غلط است و تعارف هم ندارد و این رسم و رسومات اشتباه در مورد ازدواج خیلی خودش را نشان می دهد. و یک جاهایی برای ازدواج مانع ایجاد میکند. به قول یکی از اساتید خیلی از رسم و رسومات ازدواج پایه شرکی دارد و نیمی از آداب و رسوم ازدواج شرک آمیز است. مراسم جهاز برون که میرن و می بینند و مراسم هایی که در بله برون انجام می شود و سنگ های بزرگی که انداخته می شود جلوی پای آن دو نفری که قصد ازدواج دارند، همه کاملاً شرک آمیز هست.

آیه ۲۴: " **قَالَ أَوْلَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ** (۲۴) " گوینده این سخن همان نذیری است که در آیه قبل می گفت: که او را به سوی قریه ها می فرستیم.



"أَوْلُو جِنَّتِكُمْ بِ" آیا برایتان بیاورم. "جنتکم بأهدی" حرف با همراه جاء متعدی می شود. جاء یعنی آمد مثل آتی و وقتی با حرف ب متعدی می شود معنی "آورد" به خودش می گیرد. بعضی از فعل های لازم در ظاهرشان تغییری نمی توانیم ایجاد بکنیم و از شکل لازم به شکل متعدی ببریم یا در باب خاصی ببریم که متعدی بشوند و گاهی با یک حرف اضافه معنایشان متعدی می شود، مثل جاء یعنی آمد و جاء ب یعنی آورد، پس وقتی می خواهید معنی آوردن بگیرید دنبال آن حرف ب باشید.

" قَالَ أَوْلُو جِنَّتِكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ " آیا برایتان بیاورم؟ یک چیزی از آن چیزهایی که شما ادعایتان می شود که از پدرانتان گرفتید و دریافت کردید و آن از روش و سیره و آئین تان، هدایت یافته تر باشد؟

کلمه "أهدی" "أفعل" تفضیل است، یعنی قیاس انجام داده است. خب در این قیاس نکته دارد، یعنی چی؟ یعنی این که در بحث مخاصمه با خصم از صفت أفعل تفضیلی استفاده می کنیم، در واقع که اینطور نیست، نه این که روش شما هدایت دارد و ما یک چیز بهترش رامی آوریم یعنی قیاسی نیست، ولی چون در مقام مخاصمه است از سیستم قیاس استفاده کرده است.

در معنای فعل أهدی معنای تفضیل وجود دارد. این تفضیل تأیید هدایت داشتن روش مشرکین نیست بلکه به خاطر مخاصمه با خصم این سیاق را آورده است. یعنی من یک چیزی دارم که از روش و سیره شما هدایت یافته تر است.

" قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ " گفتند به هر چیزی که به خاطر آن فرستاده شدید، ما کافر هستیم. (ارسلتم فعل مجهول). پاسخ قوم تکذیب گر که به نذیر شون گفتند به هر چیزی که شما فرستاده شدید کافر هستیم. و این کفر به نبوت و مباحث مربوط به نبوت است چون ما چند نوع کفر داریم.

آیه ۲۵: "فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۲۵)" از آنها انتقام می گیریم و مؤاخذه شان می کنیم و عذابشان می دهیم به خاطر این تکذیب و اعتقادشان.

پس بنگر ای پیغمبر "فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ" که عاقبت این مکذبین چه هست؟ توجه کنید "خرص" را دیدیم (در آیه ۲۰) "إِنَّهُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ" آمد و اینجا بحث مکذب است. ماشین تابع را در نظر بگیرید خروجی های مختلف دارد. انتقام الهی شامل حال مکذبین هست، عاقبت تقلید کورکورانه و لجبازی آنها چی هست؟ انتقام الهی. وگفتیم اینجا حرف از مکذبون زده است و در آیات قبل از یخرصون زده است که گفتیم خرص با تکذیب خروجی های مختلف آن تابع دروغ است و آن تابع مخالف صدق است.

سیاق بعدی آیه ۲۶ تا ۴۵ برای جلسه آینده باشد.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا وَجِيهًا بِالْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ